



یادداشت

مخالفت گسترده کارگران با خصوصی سازی بنگاه های تامین اجتماعی! صادق کار



سخنان روحانی در جمع مدیران وزارت تعاون، کار و رفاه در ۶ اسفند که وی در آن خواستار واگذاری بنگاه های متعلق به سازمان تأمین اجتماعی به بخش خصوصی شد، با مخالفت و واکنش بسیاری از تشکلهای و فعالین کارگری و برخی از مدیران پیشین و کنونی سازمان تأمین اجتماعی و مخالفان خصوصی سازی مواجه شد و هر یک به نحوی با تصمیم وی به مخالفت برخاستند.

روحانی در این سخنرانی برای اینکه بتواند تصمیم به خصوصی سازی بنگاه های متعلق به تأمین اجتماعی که یکی از منابع تأمین هزینه های تأمین اجتماعی و اموال غیردولتی هستند را توجیه کند، ابتدا مانند همه ی ملاها و توجیه گران سیاست های حکومت به صحرای کربلا زد و بحث خصولتی ها را پیش کشید و بر آنها تاخت تا بتواند مقصود اصلی اش را که ربط چندانی به موضوع نداشت استادانه پشت کلام های فریبنده جا بیندازد و آن را موجه جلوه دهد.

هیچ کدام از تشکلهای و کسانی که با این تصمیم روحانی و به طور کلی با سیاست خصوصی سازی دولت مخالفت کرده و می کنند، نه تنها طرفدار «خصولتی ها» نیستند بلکه همواره با آنها سر ناسازگاری داشته و دارند و خواهان بازگرداندن خصولتی ها و همچنین واحدهای به غارت رفته توسط ایادی حکومت که توسط دولت ها طی سه دهه ی گذشته زیر پوشش «خصوصی سازی» و با عناوین پرطمطراقی چون «سپردن کار مردم به خودشان» و غیره، ملاخور شده اند هستند. دست بر قضا غارت اموال عمومی بنام خصوصی سازی در دوره روحانی هم از نظر حجم و هم فسادها و تبانی های انجام گرفته در آنها رکورددار است. روحانی در طی ۶ سال گذشته که رئیس دولت بوده است هیچ اقدام عملی برای پس گرفتن «خصولتی ها» انجام نداده است و به چند انتقاد صرف گاه و بیگاه آن هم به صورت پاتک در مقابل حملات رقبا و یا در هنگام انتخابات بسنده کرده است. و حتی به بهانه ی مقابله ی ناکرده با، «خصولتی ها» سیاست خصوصی سازی اش را شتاب بخشیده است و معلوم نیست که مخالفتش با «خصولتی ها» چقدر جدی ست.

با این وجود روحانی در جلسه ی ۶ اسفند با مدیران وزارت کار جوری صحبت کرد که گویی ۴۰ سال گذشته نه جزء مسئولین تصمیم ساز و تصمیم گیرنده ی اصلی نظام بوده و نه ۶ سال است که رئیس جمهور است و گویی نقشی در «خصولتی سازی ها» و این همه مصیبت که بر اقتصاد و تولید آورده اند و می آورند، نداشته و ندارد!

ولی از این ها که بگذریم، اصولاً دارایی های منقول و غیرمنقول سازمان تأمین اجتماعی که اندوخته ی بیمه شدگان است، چه ربطی به دولت دارد که رئیس دولت بخواهد در مورد آنها تصمیم بگیرد؟

از اول انقلاب تا حالا ۴۰ سال است که همه دولت ها با گماردن مدیران گوش به فرمان به غارت دارایی های سازمان تأمین اجتماعی مشغول اند. و تقریباً همه ی اندوخته های این سازمان را صرف مخارجی کرده اند که هیچ کدامشان ربطی به وظایف قانونی و تعریف شده ی این سازمان نداشته و ندارد.

هیچ کس به درستی از حجم بدهی های دولت به صندوق تأمین اجتماعی که از شدت برداشت های غیرقانونی و بی حساب و کتاب در حال تهی شدن است اطلاعی ندارد. با این حال بر اساس تازه ترین داده های نیمه رسمی و اظهارات گاه و بیگاه مدیران ارشد تأمین اجتماعی، رقم بدهی های دولت که در زمان روحانی دو و نیم برابر شده است، بین ۱۱۰۰ هزار میلیارد تا ۱۸۰۰ هزار میلیارد تومان ذکر شده است و معلوم نیست که بهره ی آنها هم در این ارقام منظور شده است، یا نه!

اما دست اندازی به اموال تأمین اجتماعی محدود به این بدهی ها نیست. در سال گذشته دولت با تهیه لایحه ای و تصویب آن در مجلس، بخشی از حق بیمه کارگران را برای تأمین هزینه ی طرح موسوم به سلامت دولت اختصاص داد.



این برداشت‌ها در شرایطی سال‌به‌سال بیشتر شده‌اند که وضعیت خدمات‌رسانی و انجام تعهدات قانونی تأمین اجتماعی را مختل نموده و به حداقل رسانده است و موجبات اعتراضات گسترده‌ی افراد تحت پوشش شده است. دولت اما به‌جای پرداخت دیون کلان خود مرتب با افزایش برداشت رقم بدهی‌هایش را بالا می‌برد و کسی هم جلودارش نیست. و اینک درصدد است با فروش بنگاه‌های «شستا» که همه‌ی جناح‌های غارتگر حکومتی برای تصاحب آن‌ها دندان تیز کرده‌اند و درگیری‌هایی که بین دارو دسته‌ی احمدی‌نژاد و برادران لاریجانی پیش آمد و کار آن به مجلس هم کشیده شد و اظهارات علی ربیعی به هنگام استیضاح و بعد از استیضاح تنها نمونه‌های بیرون زده از این درگیری‌های غارتگران حاکم هستند. و در این میان چیزی که برای جناح‌های رقیب مطرح نیست، حفظ بقای سازمان تأمین اجتماعی ست!

یقیناً در صورت «خصوصی‌سازی» بنگاه‌های متعلق به تأمین اجتماعی بخش دیگری از منابع درآمد این سازمان از بین خواهد رفت و دشواری‌های مالی کنونی آن بیشتر خواهد شد و به تبع آن خدمات‌رسانی این سازمان که هم‌اکنون نیز به حداقل رسیده بدتر خواهد شد و درآمدهای ناشی از فروش آن‌ها نیز سرنوشتی بهتر از واحدهای تولیدی به‌اصطلاح خصوصی شده پیدا نخواهد کرد.

کارگران و افراد تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی و تشکلهای و فعالین کارگری باید بدانند که فروش بنگاه‌های تحت مالکیت تأمین اجتماعی، ادامه‌ی برداشت‌های دولت از صندوق این سازمان و عدم پرداخت بدهی‌های نجومی دولت اگر ادامه پیدا کند این سازمان را به‌کلی فلج و زمین‌گیر خواهد کرد و حتی بالا بردن حق بیمه و افزایش سن بازنشستگی و کاهش مستمری بازنشستگی که در دستور کار مجلس قرار دارد نیز نمی‌تواند مانع این کار شود. شرط نخست اجتناب از نابودی تأمین اجتماعی درآوردن مدیریت این سازمان از دست دولت و پرداخت بدهی‌های دولت به صندوق آن ست. مادامی‌که این اقدام عملی نشده باشد، افزایش حق بیمه و کاهش خدمات‌رسانی دردی را دوا نمی‌کند و پولی که از این راه پس‌انداز می‌شود توسط دولت بلعیده خواهد شد. اعتراضات کنونی برای جلوگیری از فروش بنگاه‌ها و وادار کردن دولت به دست کشیدن از غارت اموال و پرداخت دیون تأمین اجتماعی و خارج کردن کنترل این سازمان از دست دولت کافی نیست. انجام این امور مستلزم اعتراضات و برآمد وسیع‌تر کارگران و همه مخالفین این سیاست‌هاست.



"خصوصی سازی را متوقف کنید!"



نگاهی به اعتراضات فزاینده بازنشستگان و برخورد دولت با آنها مراد رضایی



در هفته گذشته عده زیادی از بازنشستگان آموزش و پرورش به همراه شماری از کارمندان بازنشسته دولت برای وادار کردن مسئولین دولتی جهت رسیدگی به خواسته‌های مشترکشان دست به تظاهرات زدند و افزون بر طرح مطالبات صنفی‌شان خواستار آزادی معلمان زندانی شدند.

در نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری، پرداخت دستمزد از یک منطق نسبتاً ثابت و البته خشن تبعیت می‌کند. دستمزد حداقل پولی است که کارگر بتواند به واسطه‌ی آن در جامعه زنده بماند و برای ایجاد نسل آتی نیروی کار تولیدمثل کند! حال این منطق در کشورهای مختلف و بر اساس منطق ایدئولوژیک هر کشور به اشکال مختلف تزئین و بزرگ می‌شود. اما نهایتاً هدف در همه‌ی آنها یک چیز است: تداوم تولید، مصرف و انباشت سرمایه. ساختار فیزیولوژیک بدن انسان، یکی از موانع تداوم بهره‌کشی بی‌حدومرز از کارگر است. پس از چندین سال کار مداوم، بدن انسان دیگر بهره‌وری پیشین را نخواهد داشت و چه بسا موجب کند شدن روند ارزش افزایی بشود. در گذشته قوانین و نهادهایی که پس از کارافتادگی کارگران از کارافتاده را تحت پوشش حمایتی قرار دهند وجود نداشت و کارگران وقتی پیر و از کارافتاده می‌شدند بدون هرگونه حمایتی به حال خودشان رها می‌شدند. در اثر مبارزات اتحادیه‌ها و احزاب کارگری و تغییر و تحولاتی که در تولید و در جهان به وجود آمد، ابتدا دولت‌ها به ناچار در تعدادی از کشورهای صنعتی پیشرفته مجبور به تصویب قوانینی شدند که کارگر را در هنگام از کارافتادگی تحت حمایت قرار دهند و بیمه بازنشستگی را برقرار کردند و کشورهای دیگر نیز به تدریج از این کار پیروی کردند. ساختارها و قوانین تأمین اجتماعی باین وجود در همه‌جا و در همه مشاغل یکسان نیستند و تفاوت‌های معینی با هم دارند.

در کشورهای سرمایه‌داری متعارف، مدت‌زمان کار لازم برای بازنشستگی برای مشاغل مختلف متفاوت است. بنا بر آسیب‌های واردشده از شرایط شغلی، مدت‌زمان بازنشستگی تعیین می‌شود. به عنوان مثال طبق استانداردهای شغل جوشکاری، کارگر جوشکار آرگون با رعایت تمام اصول ایمنی و محافظتی، پس از پنج سال کار بازنشسته می‌شود.

اما این روند در ایران شکل دیگری دارد. بازنشستگی تقریباً برای تمام مشاغل، پس از سی سال کار کردن انجام می‌شود. مگر در مشاغلی که قانون کار از آنها با عنوان «مشاغل سخت و زیان‌آور» یاد می‌کند و این قانون نیز به ندرت و در موارد محدودی اعمال می‌شود. استفاده از بازنشستگی در مشاغل سخت و زیان‌آور در ایران مشروط به رعایت شرایط معینی است که بعضاً رعایتشان از اختیار کارگر خارج است و بستگی به رعایت آنها توسط کارفرما دارد. رعایت ایمنی و بهداشت محیط کار، پرداخت ۴ درصد حق بیمه اضافی توسط کارفرما، پرداخت حق بیمه‌ی کارگر بدون حتی یک روز انقطاع از شروط بازنشستگی این گروه از کارگران هستند. در این صورت ست که کارگر می‌تواند پس از بیست سال کار بازنشسته شود. شرایطی که تأمین آنها برای عموم کارگران ممکن نمی‌شود. چراکه شرط اول که همان احراز شرایط نامناسب محیط کار است، در توافق ریالی مابین کارشناسان محیط کار و کارفرما رفع و رجوع می‌شود. نکته‌ی دیگر این است که با قراردادهای موقت کاری، هر کارگر بیمه‌شده‌ای حتماً در سال‌های پرداخت حق بیمه توسط کارفرما، با وقفه‌ای که در اثر خاتمه و تجدید قرارداد بین زمان پرداخت حق بیمه‌شان به وجود می‌آید، نمی‌تواند از این حق خودش استفاده کند. در نتیجه کمابیش می‌توان مسئله‌ی مشاغل سخت و زیان‌آور را یک قانون نمایشی و بی‌مصرف به حساب آورد.

موضوع دیگر در مورد بازنشستگی در ایران، مسئله‌ی حق سنوات است. حق سنوات معادل آخرین حقوق دریافتی ضربدر سال‌های اشتغال است که پرداخت آن بر ضمه‌ی کارفرماست. این پول در کنار حقوق بازنشستگی، امکان زندگی بازنشستگان در سال‌های اتمام دوره‌ی اشتغال فراهم می‌کند. اما با قراردادهای موقت و چندماهه، حق سنوات در پایان هر قرارداد به شکل یک رقم ناچیز پرداخت می‌شود و عملاً این تکیه‌گاه بازنشستگان برای آینده را نابود می‌کنند. حق سنوات در پایان بیست یا سی سال است که تبدیل به رقم قابل‌ملاحظه‌ای می‌شود. پرداخت ماهانه یا چند ماه یک‌بار این حق با توجه به رشد کمی



قراردادهای موقت در سالهای اخیر موجب خواهد شد نسل آیندهی بازنشستگان شرایطی به مراتب بدتر از بازنشستگان فعلی داشته باشند. اما در حال حاضر بازنشستگان در چه شرایطی به سر می‌برند؟

با دشوارتر شدن وضعیت معیشتی زحمت‌کشان و مزدگیران، به‌ویژه در سالهای اخیر، گروه‌های مختلف اعتراضاتی را به شکل اعتصاب و یا تجمع ترتیب داده‌اند. بازنشستگان نیز به‌عنوان یک قشر اجتماعی، در میان معترضان به شرایط بوده‌اند. از ابتدای سال نودوهفت تاکنون، بازنشستگان بیش از پنجاه تجمع اعتراضی در شهرهای مختلف کشور برگزار کرده‌اند. این تعداد در مقایسه با سال نودوشش حدود سه برابر و در مقایسه با سال‌های پیش از بیش از پنج الی شش برابر شده است.

سازمان دادن اعتراض بازنشستگان به مراتب از سازمان‌دهی اعتراض افراد شاغل سخت‌تر است. چراکه اولاً شاغلین، می‌توانند از سلاح و ابزار اعتصاب استفاده کنند و طرف مقابل را مجبور به عقب‌نشینی نمایند. امکانی که بازنشستگان فاقد آن هستند. دوماً افراد شاغل در یک محیط کاری کمابیش باهم در ارتباط هستند و می‌توانند توافقات و تصمیمات مشترکی در رابطه با تجمع داشته باشند. اما شکل‌گیری این ارتباطات در مورد بازنشستگان به مراتب دشوارتر خواهد بود. بنابراین رشد کمی و کیفی تجمعات اعتراضی بازنشستگان اهمیت به مراتب بیشتری دارد.

اجرای قانون همسان‌سازی پرداخت حقوق بازنشستگی، که در ماده‌ی ۱۰۹ قانون مدیریت خدمات کشوری تصریح شده است، مطالبه‌ی مشترک عموم این تجمعات بوده است. حقوق پرداختی به بخش عمده‌ی بازنشستگان، به میزان یک‌میلیون و ۲۰۰ هزار تومان است که در شرایط اقتصادی فعلی رقم بسیار ناچیزی است. مضاف بر اینکه افراد بازنشسته با توجه به شرایط سنی‌شان نیازهای درمانی بیشتری دارند و از طرفی دیگر عموماً بزرگ‌تر خانواده هستند و همین نیاز مالی آن‌ها را افزایش می‌دهد. قانون یادشده می‌گوید حقوق بازنشسته با فرد شاغل هم‌تراز خود، باید کمتر از ۱۵ درصد اختلاف داشته باشد. قانونی که با بهانه‌ی مهیا نشدن منابع مالی اجرا، چندین سال است روی زمین مانده است.

افزایش میزان مستمری پرداختی، بهبود خدمات بیمه‌ای و پرداخت معوقات مزدی، به ترتیب از اهم مطالبات بازنشستگان است. واکنش دولت در مقابل این اعتراضات و تجمعات، طبق معمول بی‌توجهی و نهایتاً برخوردهای پلیسی و امنیتی بوده است.

معصومه عسکری، معلم بازنشسته‌ای که در تجمعی اعتراضی در نهم مردادماه سال جاری دستگیر شده بود، پس از یک ماه بازجویی در سلول انفرادی، به قید وثیقه آزاد شد. اما نهایتاً دادگاه انقلاب وی را به پنج سال حبس تعزیری محکوم کرد. این تنها یک نمونه از برخوردهای حکومت با بازنشستگان معترض است.

سی سال کار و تلاش، این حق اولیه و بدیهی را برای فرد ایجاد می‌کند که بتواند یک زندگی آرام و بی‌دغدغه داشته باشد. حقی که به فراخور وضعیت بحرانی اقتصادی، از بازنشستگان ایرانی سلب می‌شود. تدریس در مدارس غیرانتفاعی و آموزشگاه‌های خصوصی سهم معلمان بازنشسته، و مسافرکشی، دست‌فروشی و یا کارهایی از این دست، سهم سایر بازنشستگان می‌شود.

همین وضعیت موجب می‌شود بازنشستگان در کنار سایر اقشار جامعه نسبت به وضعیت موجود معترض شوند و اعتراضات خود را در تجمعاتشان نشان دهند. با افزایش فشارهای معیشتی قطعاً این تجمعات و اعتراضات بیشتر و بیشتر نیز خواهد شد و هرچه این اعتراضات سازمان‌یافته‌تر باشند امکان رسیدن بازنشستگان به مطالباتشان بیشتر خواهد شد. خوشبختانه در ماه‌های اخیر این اعتراضات سازمان‌یافته‌تر از پیش شده‌اند که حاکی از توجه بازنشستگان به این امر مهم است.

"از مطالبات و اعتراضات بازنشستگان حمایت کنیم!"



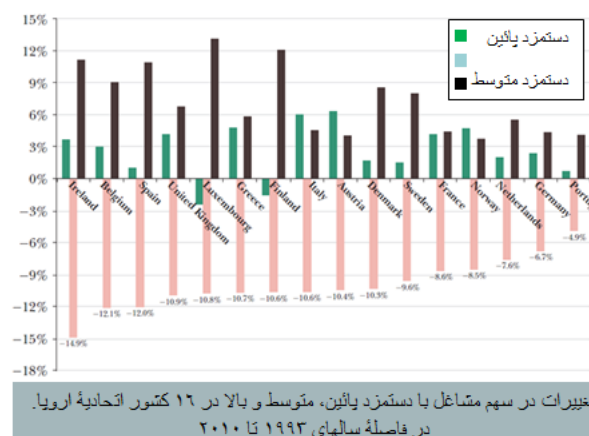
چرا هنوز این همه شغل وجود دارد؟ (بخش هشتم)

تاریخ و آینده اتوماسیون کار

نویسنده: دیوید اچ. اوتور

آیا قطبیت مشاغل به قطبیت دستمزدها خواهد انجامید؟

از منحنی دمبلی شکل قبلی مربوط به تحول مشاغل و منحنی زیر که تغییرات در سهم مشاغل با دستمزد پائین، متوسط و بالا را در ۱۶ کشور اتحادیه اروپا در فاصله سالهای ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۰ نشان می‌دهد، این تلقی ممکن است صورت گیرد که قطبیت مشاغل به قطبیت دستمزدها نیز خواهد انجامید، یعنی مشاغل مستلزم سطوح عالی آموزشی و مشاغلی که به آنها مشاغل انتزاعی نام دادیم، با دستمزدهای عالی همراه خواهند شد و مشاغل دستی با دستمزدهای پائین. با این حال این برداشت یک نکته را در نظر نمی‌گیرد و آنهم نقشی است که سه عامل تعدیل‌کننده، که پیش‌تر توضیح داده‌ایم - یعنی تکمیل‌کنندگی، انعطاف تقاضا و عرضه کار - در این زمینه بازی می‌کنند.



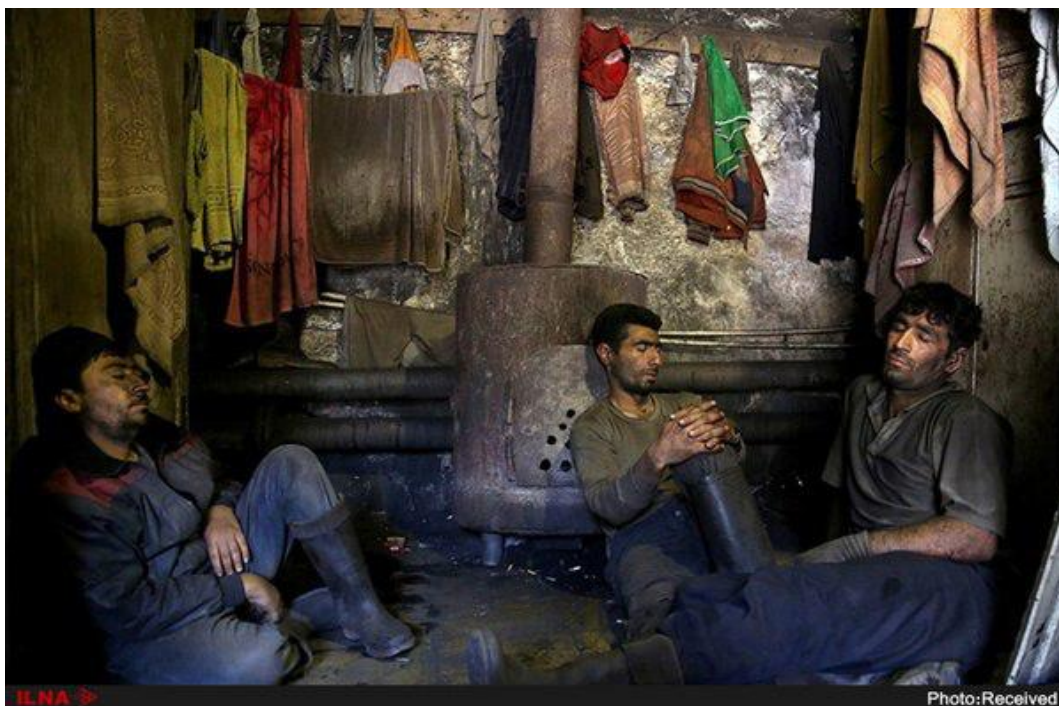
بگذارید ابتدا نقش کامپیوتری شدن را در دستمزد مشاغل انتزاعی - مثل مشاغل مدیریتی، حرفه‌ای و فنی - از نظر بگذرانیم. تقریباً تمامی این مشاغل بر سازمان‌های بزرگی استوار اند که به لحاظ تخصصی مدام در حال تحول‌اند؛ مثل دانش پزشکی، پیگیری‌های قضائی، تحلیل مالی، پردازش داده‌ها، زبان‌های برنامه‌نویسی، و آمار سنجی‌های اقتصادی. فناوری‌های اطلاعاتی و کامپیوتری شدن باید قویاً به کمک کارگرانی بیایند که به این قبیل مشاغل انتزاعی اشتغال دارند. کامپیوتری شدن با کاهش فاحش هزینه‌ها و بسط کاربرد تحلیل اطلاعات کارگران را قادر می‌کند که در انجام این قبیل وظایف انتزاعی کارآزموده‌تر شوند و در عرصه کاری‌شان به سطح عالی‌تری از تخصص دست یابند، وقت کمتری را صرف گردآوری اطلاعات و وقت بیشتری را صرف تفسیر و کاربرد اطلاعات کنند. در همین راستا فناوری اطلاعات برای بسیاری مشاغل حمایتی این امکان را فراهم می‌آورد که این مشاغل وظایفی چون منشی‌گری پزشکی، امور مقدماتی حقوقی و دستیاری در تحقیقات را به کامپیوتر بسپارند. توأمآ آشکار شده است که کامپیوتری شدن و فناوری اطلاعات امکان تأخیر اندازی در ساختارهای مدیریتی را میسر می‌سازند. مسلماً بسیاری از لایه‌های میانی مدیریت در اثر این تأخیر اندازی وظایف رایج پردازش اطلاعات از بین خواهند رفت.

اگر تقاضا برای خروجی کارهای انتزاعی بی‌انعطاف می‌بود، این دستاوردهای تولیدوری قطعاً به هزینه‌های کمتری به ازای خروجی واحد می‌انجامیدند. با این حال تمام شواهد ظاهراً حاکی از آن‌اند که اگرچه فناوری موجب تقویت خروجی مشاغل مذکور شده است، اما تقاضا برای خدمات آن‌ها با شتاب بیشتری افزایش یافته است. خدمات درمانی یک نمونه بارز است، اما همان روند را در بخش‌های مالی، حقوق، مهندسی، تحقیق و طراحی نیز می‌توان مشاهده کرد.

مورد واکنش‌های بازار کار، یعنی عرضه کار، نسبت به روند قطبیت مشاغل چه می‌توان گفت؟ اگر کارگران می‌توانستند به سرعت رو به سوی مشاغل مستلزم آموزش عالی بیاورند، این جابجایی می‌توانست موجب کاهش درآمدها در بخش‌های موردنظر گردد. اما بسیاری از مشاغل مستلزم گذراندن دوره‌های عالی آموزشی‌اند و مجرای ورود به این مشاغل شامل دوره‌های ۵ تا ۱۰ ساله آموزشی برای تازه‌واردان است. به‌واقع نیز جوانان آمریکائی، خاصه پسران، با لجاجت قابل‌توجهی به الزامات فزاینده آموزشی در خلال ۳۰ سال گذشته واکنش نشان داده‌اند. مثلاً در سال ۱۹۷۵ حدود ۴۰ درصد ساعات کار پسران جوان با کمتر از ۱۰ سال سابقه کار، توسط گروهی از آنان انجام شده بود که دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. ۴۰ سال بعد، در سال ۲۰۰۵، این سهم تقریباً ثابت مانده بود. برای دختران جوان دارای تجربه کمتر از ۱۰ سال سهم ساعاتی که توسط دختران دانشگاه دیده انجام شده بود، ۴۲ درصد در سال ۱۹۸۲ و ۵۳ درصد در سال ۲۰۰۵ بود. در دهه گذشته، سهم ساعات



کار انجام‌شده توسط کارگران باتجربه کمتر از ۱۰ سال و دارای تحصیلات دانشگاهی، هم برای پسران و هم برای دختران افزایش یافته است: در سال ۲۰۱۲ سهم پسران برابر ۵۲ درصد و سهم دختران برابر ۶۲ درصد بود. بنابراین، درحالی‌که سهم کارگران با تحصیلات دانشگاهی افزایش یافته است، عرضه کار چندان کافی نبوده است که بتواند پاسخگوی تغییرات هم‌زمان در تقاضا برای کار باشد.



کارگران یک معدن به هنگام استراحت نیمه روز



حاکمیت مافیایی جمهوری اسلامی ایران؛ اعتلای مبارزه کارگری و مدنی حتمی است

فرهاد فدایی



طبق اخبار دریافتی در ایران روزانه بالای 20 مورد اعتراض و تجمع برگزار می‌شود.

همایون یوسفی، نماینده اهواز در مجلس در جلسه کارگروه اشتغال خوزستان که با حضور وزیر تعاون، کار و امور اجتماعی در استانداری خوزستان برگزار شد، می‌گوید: نزدیک به ۹۰۰ تجمع کارگری در خوزستان داشتیم.

اعتراضات کارگری در ایران همچنان در حال افزایش است و استمرار این اعتراضات رابطه مستقیم با سیاست‌های حاکم بر دولت از سوی نهادهای و منافع باندهای مافیایی در مقابله با مطالبات به حق مردم، کارگران و زحمتکشان دارند.

اگر اعتراضات کارگران در گذشته صرفاً یک مطالبه‌ی صنفی بود، امروز هر تجمعی، در اصل رودرویی مستقیم با منافع باندهای فاسد نظامی، امنیتی‌ها یا آقازاده‌ها و آن بخش از آیت‌الله‌هایی دارد که از 40 سال پیش به این‌سو دستی در انحصارات بازار، واردات، قاچاق و غارت کشور داشته‌اند و اکنون نیز به پشتوانه‌ی قدرت حکومتی خود، از همه سو بساط چپاول خود را به قیمت تحمیل گرسنگی و فقر هر چه بیشتر بر 80 درصد مردم کشورمان سازمان داده‌اند.

به قول دکتر حسین راغفر اقتصاددان و استاد دانشگاه: دولت در جیب باندهای قدرت و ثروت قرار دارد.

این باندهای مافیایی پرنفوذ هستند که تعیین می‌کنند چه سیاستی را باید دولت انتخاب کند تا آن‌ها سود هر چه بیشتری کسب کنند تا در نهایت دولتی‌ها و مجلسی‌ها هم سهمی عایدشان شود.

تردیدی نیست که چنین سیستم فاسدی دیگر نه تنها مشروعیت ندارد، بلکه هرروز که می‌گذرد تضاد کارگران، معلمان و زحمتکشان با حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بیشتر می‌شود.

شاهد هستیم که به مرور، فعالان صنفی نه تنها در مقابل سرکوب موضع عقب‌نشینی ندارند، بلکه با قدرت در برابر بی دادگاه‌ها می‌ایستند و از موضوع به حق خود دفاع می‌کنند. چنین رویه‌ای، می‌تواند به دو نتیجه منجر شود. اول قانع کردن محدود قضاتی که سعی دارند به واسطه‌ی نگرانی از واکنش‌های مردمی محتاطانه‌تر با معترضان برخورد کنند و دوم استمرار روحیه مبارزه در بین کارگران حتی اگر به قیمت زندان و... انجام شود.

برای نمونه می‌توانیم به خبری که در هفته‌ی گذشته در رسانه‌های اجتماعی منتشر شد اشاره کنیم که، در سندج دادگاه تجدیدنظر، سه تن از فعالان کارگری به نام‌های یدی صمدی، امیر شهابی و آرمین شریفه را طبق احضار قبلی در شعبه 4 محاکمه و اتهام وارده به این فعالان کارگری بر مبنای شکایت دادسرای عمومی شهرستان سندج، با عنوان تبلیغ علیه نظام و عضویت در احزاب و تشکلات غیرقانونی را وارد دانست و رأی به محکومیت کارگران داد. اما قاضی و نماینده دادستان در کمال تعجب واکنشی از این کارگران دیدند که انتظار نداشتند. واقعیت این است که این سه فعال کارگری نه تنها چنین اتهام‌های واهی را نپذیرفتند، بلکه در برابر چشم قاضی و نماینده دادستان از ضرورت وجود و ایجاد تشکلات کارگری مستقل دفاع کردند. چنین مقاومت دلیرانه‌ای باعث شکست سیاست رعب و وحشتی که توسط قاضی پرونده و نماینده دادستان در این بی دادگاه اعمال می‌شد، گردید و کارگران با روحیه‌ای شاد و مسرور از دفاع جانانه‌ی خود شعبه 4 دادگاه تجدیدنظر را ترک کردند.



اما در کرمانشاه وقتی قاضی پرونده دفاع به حق و ایستادگی سه معلم را به اسامی خان عزیز اسماعیلی، طه نصیری و منوچهر آقابگی، که همگی بازنشسته و در تاریخ ۴ بهمن ماه در جریان تجمع اعتراضی فرهنگیان توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده بودند، ملاحظه کرد، رأی خود را چنین ابلاغ کرد: "حضور این افراد در تجمعات صرفاً اعتراض به وضعیت معیشتی بوده است و هیچ ارتباطی با اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی نداشته" در نتیجه آنها تبرئه شدند.

اما نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران به عنوان نیروهای سرکوبگری که مدافع منافع مافیای حکومتی هستند، و در صف تحمیل فقر و بی عدالتی قرار دارند، لحظه ای دست از دستگیری، شکنجه، زندان و محرومیت برای فعالان کارگری و مدنی برنداشته و همچنان تاریخ پر از جنایت خود را تکرار می کنند در تازه ترین برخوردها با اسماعیل بخشی، تمام سعی خود را بر این موضوع متمرکز کرده اند که اسماعیل و سپیده را بشکنند و آنها را مجبور کنند تا در نمایشی نخ نما از نمایش های ساختگی وزارت اطلاعات که سابقه ای ۴۰ ساله در کشور ما دارد، دوباره مشتی دروغ و خیال پردازی های بازجویان بی هویت خود را که عمدتاً دارای مشکلات روانی هستند، با انواع شکنجه های روحی، زندان انفرادی، تهدید و شگردهای مختلف بازجویی به این زندانیان دربند تحمیل و آنها را به اعتراف های ساختگی حکومت خواسته مجبور کنند.

بازجویان اداره اطلاعات شوش در پی اقدامات متعدد برای تحت فشار قرار دادن هر چه بیشتر اسماعیل بخشی به نوشتن تکذیبیه و عدم موفقیت در این کار، تأکید دارند که اسماعیل باید وکیل قانونی خود را (فرزانه زیلابی) برکنار کند. این فعال کارگری بیش از یک ماه است که به طور غیرقانونی توسط مسئولان امنیتی و قضایی بازداشت شده و تازه ترین خبر دریافتی حکایت از این موضوع دارد که اداره اطلاعات اهواز سپیده قلیان و اسماعیل بخشی را به یکی از بازداشتگاه های مخفی خود منتقل کرده، تا پروژه نمایشی خود را با تهدید و شکنجه بیشتر تحمیل کند و این جوانان که جرمی به غیر از دفاع از کارگران و زحمتکشان ندارند، وادار به نوشتن توبه نامه شوند.

در سنج هم اقبال شعبانی را بازداشت کرده اند و پیگیری های خانواده این عضو سندیکای خبازان که در این شکل سمت بازرس را دارد، بی نتیجه مانده است.

اما با وجود همه این سرکوب ها، مقاومت کارگران، معلمان و زحمتکشان همچنان در همه ی ابعاد ادامه دارد. از تجمع در برابر مجلس گرفته تا تشکیل کمپین های مختلف، جمع آوری امضا، اعتصاب در کارخانه ها و... تا اعلام تجمع سراسری معلمان در تاریخ های ۱۲، ۱۳ و ۱۴ اسفند ماه، می رود تا عرصه های جدیدی از بستر مبارزه کارگری و مدنی در کشورمان گشوده شود و تردیدی نیست که رژیم جمهوری اسلامی ایران در برابر مردمی که در طول ۴۰ سال گذشته حقی برای آنها قائل نشده است در برابر اتحاد و مبارزه سراسری آنها وادار به عقب نشینی خواهد شد.

"فعالین سندیکایی، مدنی و سیاسی زندانی را بلادرنگ بی قید و شرط آزاد کنید!"



جنبش کارگران ونزوئلا بر سر دوراهی (بخش پنجم)

کراز ژانیکه و فدریکو فوئنته

ترجمه گودرز

جنبش کارگری بازسازی شده

اقدام کارگران سیدور SIDOR که بعد از سالها سرانجام نتیجه داد، باعث تولد دوباره جنبش کارگری در ونزوئلا شد. چنانکه مارکوس گارسپا، هماهنگ کننده اتحادیه کارکنان بخش عمومی FENTRASEP، روایت می کند، "جنبش کارگران با پیروزی سیدور و مردم گویان که توانستند صنایع آهن را ملی کنند، بزرگ ترین موفقیت در آمریکای لاتین را به ثبت رساندند و اولین تغییر بزرگ در سراسر کشور پایه گذاشته شد."

در این زمینه بود که ریورو، وزیر کار، یک حمله عمومی علیه اتحادیه ملی کارگران UNT را آغاز کرد. در مصاحبه با نشریه محلی نوتیتارد، او مدعی شد که "اتحادیه ملی روحیه روند انقلاب ونزوئلا را درک نکرده است." دو روز بعد، ریورو و نایب رئیس مجلس ملی و هماهنگ کننده فدراسیون بولیواری کارگران FSBT اسوالدو ورا تاسیس یک فدراسیون ملی اتحادیه های کارگری را اعلام کردند و از اتحادیه های کشور خواستند با UNT قطع رابطه کنند. آنها مدعی بودند که حمایت فدراسیون های اتحادیه ای ۱۷ بخش کارگری عمده ونزوئلا را جلب کرده اند.

اما چاوز زمانی که برای سیصد هزار نفر از طرفدارانش در ششمین سالگرد کودتای ۲۰۰۲ سخنرانی می کرد، ضمن ستایش کارگران سیدور از آنان خواست "نقش پروتاگونیستی" را در انقلاب بازی کنند و تأکید کرد که "طبقه کارگر ریشه پایه ای در هر انقلاب سوسیالیستی است".

در اثر آنچه ظاهراً نقد رفتار راست روانه ریورو در ارتباط با سیدور بود و تلاش او را برای ایجاد انشعاب در فدراسیون ملی نفی می کرد، وی دو روز بعد از پست وزارت کار برکنار شد و بجایش عضو سابق حزب کمونیست و نایب رئیس مجمع ملی روبرتو هرناندز به وزارت کار منصوب شد. وزیر جدید خواستار اتحاد عمومی و آغاز مراحل حل اختلاف شد و پیشنهاد کرد که یک مجمع متحد از اعضای اتحادیه ها برای بازسازی جنبش کارگری تشکیل شود که مورد حمایت بلوک سوسیالیست ها CCURA و CTR باشد.



یادداشت مترجم: مقاله فوق در ارتباط با وقایع روز در ونزوئلا از سایت "ونزوئلا آنالیز" ترجمه شده است و تاریخ انتشار آن به ۲۰۰۹ بازمی گردد. دو پاراگراف زیر اما بر اساس اخبار مربوط به درگیری های اخیر به دنبال اعلام حمایت دولت ترامپ از مدعی ریاست جمهوری ونزوئلا گوانوایدو در ماه ژانویه ۲۰۱۹ تهیه شده است.

علیرغم موضع گیری و ورود هوگو چاوز به مسئله سیدور و پیروزی کارگران در آن مقطع اختلافات در بین اتحادیه های کارگری ونزوئلا ادامه یافت و شکاف بین دولت و جنبش کارگری در طی ده سال گذشته همچنان افزایش یافته است. یک اختلاف اساسی در جنبش کارگری ونزوئلا به طبیعت اقتصاد نئولیبرالی برمی گردد که خود را به مدل های اقتصادی دیگر در آغاز قرن بیست و یکم تحمیل می نماید. برخی از اتحادیه های کارگری ونزوئلا که در اقتصاد نولیبرالی قبل از چاوز تأسیس شده بودند، با اپوزیسیون حکومتی نزدیکی بیشتری دارند، و اتحادیه های تأسیس شده بعد از چاوز هم نتوانستند استقلال طبقاتی خود را برای بهبود شرایط کارگران حفظ نمایند و در مقاطعی به دنباله دولتی تبدیل شدند. UNT و فدراسیون آلترناتیو آن نتوانستند به



اختلاف در میان جنبش خاتمه دهند و در میانه معترضان اپوزیسیون و حکومت ونزوئلا فضایی مستقل پیدا کنند. به مرور و به ویژه پس از فوت چاوز در ۲۰۱۳ دولت مادورو نیز نتوانست بر اختلافات فائق آمده و علیرغم ستیزه‌جویی‌های ضد امپریالیستی در عمل از مدل اقتصادی کارآمدی پیروی نماید. نتیجه آن است که امروز ونزوئلا در آستانه ازهم‌پاشیدگی ملی قرار دارد. فشارهای ایالات متحده و چرخش آمریکای لاتین به سمت حکومت‌های راست پوپولیست تضاد منطقه‌ای را بشدت افزایش داده و دولت ترامپ و هم‌پیمانانش در غرب عملاً وارد نبرد برای تغییر رژیم در ونزوئلا شده‌اند.

واقعیت آن است که مدل حکومتی بولیواری نتوانست به نقش عملی کارگران در اداره کشور جلوه حقیقی بدهد و باوجود ادعاهای سوسیالیستی در عمل دولت ونزوئلا با الیگارشی نظامی و در دوران مادورو با فساد اقتصادی به فروپاشی نزدیک شد و نقش کارگران در آن از شعار فراتر نرفت. درصد کارگران عضو اتحادیه‌ها نیز در سال‌های اخیر به شدت کاهش یافته و محاصره اقتصادی تولید داخلی را در تمام بخش‌های اقتصادی به حداقل رسانده است و بالطبع بسیاری از کارگران هم به اردوی مهاجران پیوسته و در کشورهای هم‌جوار - کلمبیا و برزیل - به پناهنده اقتصادی تبدیل شده‌اند. خبرهای منتشرشده در هفته‌های اخیر همه از امکان مداخله نظامی آمریکا در ونزوئلا حکایت دارند، مداخله‌ای که با توجه به دودستگی شدید در میان مردم می‌تواند به جنگ داخلی در کشور بیانجامد.

www.Venezuelanalysis.com

"افزایش دستمزد مستلزم گسترش اعتصابات و اعتراضات است!"
"اعتصابات و اعتراضات را گسترش دهید!"



برگ هایی از تاریخ جنبش سندیکایی – ۴

گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



در سه بخش گذشته‌ی "برگ‌ها..." مروری داشتیم بر چگونگی شکل‌گیری سازمان‌های سندیکایی و موقعیت و برخوردهای خشن سرکوبگرانه‌ی حکومت با آن‌ها و کشته شدن شماری از رهبران جنبش سندیکایی در زندان‌ها، رهبرانی همچون حجازی، علی شرقی، سید مجد تنها، انزابی، غلامحسین نجار در زمهری سرشناس‌ترین رهبران وقت جنبش سندیکایی بودند که از زندان‌های رضاشاه زنده بیرون نیامدند. رضاشاه پس از آنکه همه‌ی احزاب و سازمان‌های کارگری را از سر راه حکومتش برداشته و هر نوع فعالیت سیاسی را ممنوع کرده بود، با کمک ایادی خودش حزب «ایران نو» را تأسیس کرد. با این حال این حزب ارتجاعی که ظاهراً برای اشاعه و پیشبرد «برنامه‌ی تجددگرایی» رضاشاه تأسیس شده بود، به واسطه‌ی ماهیت ارتجاعی‌اش نتوانست و نمی‌توانست جای احزاب مترقی که تجددگرایان واقعی زمانه را که توانسته بودند نیروهای تجددخواه و بالنده واقعی را حول برنامه‌هایشان گردآورده و فعال کنند بگیرد. این حزب در واقع برای آن تشکیل شده بود که زیر لوای تجددخواهی، نیروهای تجددخواه واقعی مثل اتحادیه‌های کارگری را سرکوب کند. با این حال شرایط و نیازهای جامعه از یک سو و سود سرشاری که در نتیجه‌ی استثمار شدید نیروی کار به واسطه‌ی سرکوب سازمان‌های کارگری نصیب سرمایه‌داران و ملاکین بزرگ می‌شد، موجب توسعه‌ی کارخانه‌های صنعتی و ازدیاد شمار طبقه‌ی کارگر صنعتی در دوره‌ی رضاشاه و خلق شرایط ناخواسته برای رشد سازمان‌های کارگری گردید که به محض سقوط رضاشاه آثار آن هویدا شد.

تشکیل شورای متحده‌ی مرکزی در سال ۱۳۲۰ و متعاقب سقوط دیکتاتوری رضاشاهی، اما تنها نتیجه‌ی رشد کمی طبقه کارگر نبود. بلکه بخشاً هم تشکیل شورای متحده و هم حزب توده ایران، نتیجه‌ی مبارزات پیگیرانه و فداکارانه و مقاومت پرهزینه‌ی سازمان‌های کارگری در دوره‌ی رضاشاه و همچنین شرایط دشوار کاری و معیشتی زحمت‌کشان در آن دوره بود. چراکه با وجود گسترش واحدهای صنعتی در اثر سرکوب سازمان‌های کارگری و استثمار وحشیانه‌ی نیروی کار هیچ بهبود محسوسی، در وضعیت معیشتی و شرایط کاری کارگران به وجود نیامد و پیشروان وقت جنبش کارگری وجود تشکیلات کارگری نیرومند را یگانه راه نجات طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان تشخیص داده بودند و این تشخیص درست و دقیق و نتیجه‌اش ثمربخش از کار درآمد. البته اهمیت قضیه تنها در درک این نکته کلیدی نبود، بلکه در اینکه آن‌ها موفق به ایجاد چنان سازمان‌هایی شدند که توانست ظرف مدت کوتاهی تغییرات و بهبودهای بی‌نظیری در وضعیت طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان شهر و روستا ایجاد نماید حائز اهمیت بیشتری است. اکنون نیز همه‌ی جریان‌های کارگری اعم از صنفی و سیاسی به درستی تشکل را عامل رهایی از وضعیت فلاکت‌بار کنونی کارگران می‌دانند و روی آن تأکید ویژه دارند، ولی با وجود گذشت نزدیک به ۸۰ سال، هنوز ما موفق به تکرار آن تجربه‌ی گران‌قدر نشده‌ایم. شاید یکی از دلایل عمده‌ی آن تعدد بیش‌ازحد احزاب و سازمان‌های کارگری و انشقاق‌هایی است که در بین این جریان‌ها وجود دارد و به بهانه‌ی پلورالیسم همچنان جان‌سختی می‌کند و توجیه‌گر این تفرقه‌ی ناموجه است!

شورای متحده‌ی مرکزی در سال ۱۳۲۰ و به دنبال تشکیل حزب توده‌ی ایران و با حمایت همه‌جانبه‌ی این حزب و فعالین سندیکایی بازمانده از دوران رضاشاه پایه‌ریزی شد. شورای متحده‌ی مرکزی با وجود تمام فشارها و موانعی که دولت و سرمایه‌داران و همچنین مدیران کمپانی نفت تحت سلطه انگلستان بر سر راه فعالیتشان قرار می‌دادند توانست طی ۵ سال فعالیت علنی با سازمان‌دهی درصد بزرگی از کارگران و ایجاد پیوند و همبستگی بین مطالبات کارگران و دیگر زحمت‌کشان شهر و روستا چنان دگرگونی‌هایی در شرایط کارگران و سایر زحمت‌کشان به وجود آورد که شاید در آغاز برای خود مؤسسان این اتحادیه‌ی سراسری دور از تصور بود. پیداست که فضای نیمه دموکراتیک موجود در آن سال‌ها که ناشی از نوعی خلأ قدرت بود در رشد سازمان‌های کارگری و نهادهای دموکراتیک کم اثر نبود. در ایران امروز نیز سرکوب آزادی‌ها و به خصوص سرکوب سازمان‌ها و اعتصابات کارگری برای حفظ مناسبات استثمار و افزایش هر چه بیشتر سود سرمایه است.

فرخی یزدی شاعر برجسته و جسور یکی دیگر از روشنفکران عصر خود بود که با سرودن اشعار آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه، همانند ابوالقاسم لاهوتی از مبارزات عدالت‌خواهانه‌ی توده‌ی زحمتکش حمایت و آن‌ها را با شعرهایش تشویق به مبارزه علیه دیکتاتوری و بی‌عدالتی می‌نمود. نقل است که والی وقت یزد برای بستن دهان فرخی دستور دوختن لیان وی را داده بود.



با این وجود او تا زمانی که به خاطر اشعار و مبارزات عدالت خواهانه اش در سال ۱۳۱۸ در زندان قصر به قتل رسید، دست از مبارزه علیه دیکتاتوری و سرودن شعرهای آگاه گرانه برنداشت.

شعر: **"این ستمکاران که می خواهند ستمکاری کنند"** یکی از اشعار فرخی است که وصف دوران دیکتاتوری رضاشاهی ست. دورانی که چندان با عصر ما هم بی ارتباط نیست.



این ستمکاران که می خواهند سلطانی کنند

عالمی را کشته تا یکدم هوسرانی کنند

آنچه باقی مانده از دربار چنگیز و نرون

بار بار آورده و سربرار ایرانی کنند

جشن و ماتم پیش ما باشند یکی چون بره را

روزگار جشن و ماتم هر دو قربانی کنند

روز شادی نیست در شهری که از هر گوشه اش

بینوایان بهر نان هر شب نواخوانی کنند

تا یکی با پول این یکمشت خلق گرسنه

صبح عید و عصر جشن و شب چراغانی کنند

فرخی یزدی

*در "جنگ کارگری" شماره ۱۰ جنبه های از فعالیت های شورای متحده مرکزی و تجربیات آن را مرور می کنیم.

لازم به ذکر است که، اسامی و نشانه های این نوشته از منابع کارگری مختلف اخذ گردیده، ولی تفسیر و تحلیل آن ها از ما است.

"یاد پیشروان و مبارزان جنبش سندیکایی گرامی باد!"